



نامه‌ها و اظهار نظرها

ثلاثه غساله

آنچه را که شاعر و ادیب محترم آقای صهبای یفمائی در شماره ۶ مجله فرید وحید در توجیه مرحوم حاج بحر العلوم رشتی رحمة الله . از عبارت (ثلاثه غساله) در غزل معروف خواجه مرقوم داشته بودند خواندم و با استفاده از مفاد آن بخصوص تقریب مطلب بذکر خیر از یکی از فضایل اهل منبر بر ایشان آفرین گفتم :

اما شرحی را که به نقل از آن مرحوم بر جمله ثلاثه غساله نوشته و آنرا منصرف به عمل تخمیر انگور بقاعده فقهی مشهور (ثلث لثان) دانسته اند خالی از تحقیق بلکه عاری از مفهوم صحیح و دور از ذهن ثاقب و دریافت درست دیدم و بناچار برای دفع توهم مبتدیان و یادآوری منتهیان بمرض این چند سطر مبادرت جستم و آنچه را که در این باب از تأویلات صواب و ناصواب وجود داشت به قلم آوردم تا جمیع اقوال گذشته گان در نظر آید و هر یک از علاقه مندان محترم هر کدام از آنها را که موافق ذوق و سلیقه خود دریافتند بپذیرند و در جوه دیگر نیز تأمل و امان نظر فرمایند زیرا هیچ یک از اقوال قابل تأویل و تفسیر و متشابهاات از عبارات و کلمات وجود ندارد که مورد اتفاق نظر و اتحاد مفهوم در ترجموم واقع شود، بخصوص در قضایای شمری که اصولا مبنای برهانی ندارد و تنها اندیشه و خیالات شخصی شاعر است که دیگران باید با تمق و تفکر آن اندیشه و خیال را دریابند و بنا باشترک در احوال ادراک تأثر و انفعال نمایند . . .

اینک وجوه تأویل

۱ - نظر مرحوم قمی با تمسک بخواوب یکی از اهل ادب که می گوید « مراد خواجه از ثلاثه غساله لفظ (ماء) است که سه حرفی است و ماء هم آب است و آب شوینده چیزها » .

لکن این نظر واقعی بمقصود و کاشف از حقیقت مطلوب نیست باین جهت که هیچیک از حروف به تنهایی افاده معنی نمی کند و قابصورت ترکیب و جملات و عبارات در نیابند هیچ معنایی از آنها مورد تفهم و تفاهم واقع نخواهد شد (مگر در علم حروف و نقاط و اعداد که از مقوله سخنان عادی خارج است) بنا بر این

آنچه که شوینده و غسال است کلمه (ماه) مر کب از سه حرف است، نه هیچکدام از حروف آن بطور منفصل و جداگانه و آنکهی بر فرض تسلیم باین قول شویندگی آب به تنهایی چه کیفیتی از کیفیات لذت بخش دارد و شاعر با ادراک سرور از سرو و گل و لاله که غالباً جای آنها در کنار نهر یا بر که آب است دیگر چه حظی از آب میبرد و از صفت شویندگی آن چه سرور و انبساطی مییابد.

۲ - اینکه مراد از ثلاثه غساله اشاره بمفهوم بیت منسوب به امیرالمؤمنین سلوات الله علیه باشد که می فرماید :

ثلاثة يذهبن عن قلب الحزن الماء والنخراء والواجه الحسن

بدین توجیه که چون این سه چیز ، یعنی آب و سبزه و روی خوش برنده احزان و غمها و شوینده آن از دلها است بنا بر این شاعر می گوید :

در بزم عیش و محفل محادثه ما که از سرو و گل و لاله برخوردار است، آن سه چیز شوینده غمها یعنی آب و سبزه و روی خوش (بنا بمعروفیت شعر مولانا نزد اهل ادب) نیز در کار است و جمعیت اسباب بزم را بحد کمال می رساند . . .

این توجیه ، چیزی که منابر با ظاهر الفاظ و معانی و تطبیق جزء جزء مفهوم با مصداق باشد بچشم نمی خورد و از قبول ذوق تسلیم نیز امتناعی ندارد . اما در اتساب این بیت به علی علیه السلام محل تأمل است، زیرا در مصراع اول اشکالی از حیث ترکیب موجود است که منافی با قواعد زبان است .

تأویلی نظیر تأویل مرحوم حاج بحر الموم در غرابت و استیماد . بنا به حکایتی قدیمی که می گوید : یکی از سلاطین هند (که اکنون نام او را بخاطر ندارم ، شاید سلطان غیاث الدین بلبن بوده باشد یا شاه محمود دکنی) آرزوی دیدار حافظ و مصاحبت با وی داشت ، وقتی هدیه ای برای خواجه فرستاد او را دعوت کرد که هند برود و مدتی در خدمت او بنوشدلی و فراغت بگذراند لکن حافظ که با مشاهده دریا و وقوف برهه‌هاک آن از قبول دعوت سرباز زده بود برای اعتذار از این عمل و بدست آوردن دل شاه این غزل را به حضور سلطان فرستاد و قند پاری یعنی شمر شکر بار خود را هدیه دربار او کرد . و اما این سلطان سه کنیز بسیار زیبا داشت بنامهای ، سرو ، و گل ، و لاله که هر وقت بحمام می رفت این هر سه تن در خدمت او بودند و هر یک از اعضای او را چنان مشت و مال و نوازشی به غنچ و دلال میدادند که (آب از لب و لوجه حمام نیز برآید می افتاد) و با بقول شاعر دقیقه یاب نادره گوی داستان سرا ، زلالی خوانساری در مثنوی محمود وایاز :

« زانگیز خرام آن پری زاد در و دیوار حمام آب میداد »

خواجه که از عشق شاه باین سه کنیز و داستان حمام کذایی اطلاع داشت ،

مطلع غزل را اختصاص بذکر این لطیفه وقید هنرشویندگی وغسالگی کنیزان با ذکر نام آنان داد و طهارت ایشان را در حمام که جای غسل و غسل و پاکیزگی فرزند و نسل است با چنین لطافت و ظرافتی شاعرانه گوشزد کرد ، البته هر شنونده عاقلی که ذوق سلیم نیز نداشته باشد ، به سخافت این تأویل توجه خواهد کرد و خواهد دانست که تمام این مجمولات صرفاً از رفتن (آن قند پارسی به پنگاله) سرچشمه می گیرد ، بخصوص که هند آنروز مجمع عجایب و غرائب بود ، و هر کس هر قصه و افسانه ناممقول را سرهم میکرد و اتفاق آنرا نسبت به هند میداد . . .

۴ - توجیهی که از مرحوم محقق قمی صاحب قوانین (بطوری که بخاطر دارم در اواخر کتاب جامع الثقات) مشهور است و آن چنین است که شخصی از مؤمنان اهل ذوق معنی آن بیت و ثلاثه فساله را سؤال می کند با این که ورود در مطالب شعری دون مقامشان بود ، میفرمایند که هر چند حکومت در ذوقیات و بحث از شریات از مقوله فن و معلومات من نیست اما از آنجا که نباید مسائل را بی جواب گذاشت آنچه را که بفهم و اعتقاد من نزدیکتر بکشف از حقیقت شعراست ، میگویم و آنگاه بطوری شعرا معنی می کند که گذشته از مطابقت آن با وجهی از جوهر عقلی و فکری و خالی بودنش از مجازات دور و استعارات بارد ، رنگی هم از پند آموزی و عبرت اندوزی دارد و ذهن شنونده را با اخلاق دینی و مطالب بقیعی میگذارد ، و چنان است که در خوریک مغز متفکر و طبع حکیم و محیط بمعانی است و آن توجیه این است که میفرماید :

ای ساقی بدان که سخن و گفتگو و عیش و تفریح از سر و گل و لاله و اجتماع دوستان و محادثه ایشان در پای آنها از بین خواهد رفت (می رود ، بمنی مستقبل و رفتنی و زائل شدنی) و این بحث (یعنی نوع بحث از لذت یابی و کیفیت جویی) با آن سه آبی که مردم مسلمان را وجوباً هنگام دفن با آن ها غسل میدهند ، و آن عبارت است از آب آمیخته به سدر و آب مزوج به کافور و آب قراح (آب خالص) شسته خواهد شد و بخاک خواهد ریخت .

۵ - معنایی که بعضی از قدماء گفته و نوشته اند و مرحوم استاد مروزان فر رحمة الله آنرا پسندیده و هنگام تدریس دیوان خواجه در دانشگاه آنرا شیوع و عمومیت داده است و همین است که نویسنده ادیب مقاله نیز در نوشته خود ذکری از آن کرده و خود به ترجیح و تفضیل پرداخته است ، و آن عبارت است از سه جامی که باده خوران قبل از خوردن غذا (غالباً ناهار) آنها را می نوشیده و هر یک را برای دفع رطوبات لزج معده و تحریک اشتها در حکم دارویی می دانستند . در پاره ای از کتب طبیبی قدیم هم این معنی آمده و مورد تحقیق و تجویز اطباء واقع شده است . هر یک از این سه جام نیز نامی علی حده داشته است که

اکنون هیچکدام از آنها در خاطر من نمانده است و لازم است به ما خذآن رجوع شود. و اما آنچه را که راجع به (جام عدل) نوشته و آنرا نامی بخصوص برای یکی از جامها و ظرفی برای مقداری از شراب شمرده اند. باید توجه داشت که هرگاه این نام مأخوذ از شعر خواجه باشد و ابیات و اشعار دیگری از سایر شعراء این تخصیص را تأیید نکرده باشد، چیزی جز مصادره به مطلوب نیست و نمی تواند دلیلی بر صحت اطلاق آن بوده باشد. ولی این ممکن است که یکی از خطوط هفتگانه جام که در کتب لغت و اشعار سابقان معروفیت دارد، خط عدل باشد بقرینه خط جوهر که یکی از همان هفت خط است و باید مقابل خط عدل قرار داشته باشد، و نیز محتمل است که اصلاً تخصیص و تسمیه ای در کار نباشد و مراد شاعر صرفاً ظاهر الفاظ یعنی جام عادلانه و مراعات عدالت در پیمودن جام بین خاص و عام باشد.

۶ - حال برویم بر سر موضوع مقاله متتبع دانشمند یعنی توجیه منقول از مرحوم بحر العلوم رشتی قدس سره.

اولا هرگاه بنا باشد که عمل تبخیر و ثلث و ثلثان بوجود نیاید و انگور یا برائرماندن درخم، خود بخود مبدل بشراب گردد و یا کسی آنرا بمنع از تبخیر بصورت شراب درآورد، دیگر جایی برای تعبیر از آن به ثلاثه غساله نخواهد ماند تا بتواند مصادق سه گانه یا اعتبار سه حال مختلف واقع شود، چون فرض این است که جمیع انگورهای جمع شده درخم، بدون اینکه چیزی از آن تبخیر گردد مبدل بشراب شده و دیگر صور مختلف نیافته تا در هر صورتی بنامی یا وصفی خوانده و موصوف شود و از وضع واحد باوضاع دیگر منجول گردد و یک مایع واحد به ثلاثه غساله نام بردار شود، و ثانیاً مفهوم دو مصراع ناظر به امری واقع شده و بمرتبه ظهور رسیده است حاکی از این که اکنون چنین حدیثی وجود دارد و ذکر سرو گل و لاله هم دوش با ثلاثه غساله مجتمعاً در میان است در صورتی که بنا بدان قول و توهم سیرورت اتفاقی یا عملی سر که به شراب (از طرف یکی از اهل خیر) دیگر موضوع قطعیت و وقوع، صورتی نخواهد داشت و به وجهی از وجوه تمنی و ترجیحی و امید و آرزو در خواهد آمد و شاعر باید بگوید که ای کاش زمانی برسد تا کسی چنین کاری کند و یا بخت و اتفاق کومک و مدد رساند تا شاعر به آرزوی خود برسد و از رنج خمار و درد انتظار رهایی یابد، در صورتی که شعر بوجه اخبار از امری است که واقع شده و شاعر بساقی میگوید که محفل نشاط و بساط انبساط مادر کنار سرو گل و لاله و یاسخن و محادثه از آن، آماده است در حالی که این ذوق و کیفیت با سه چیز شوینده و غساله همراه است و آنرا به اوج کمال خویش رسانده است.

اگر مراد و مقصود شاعر آرزوی (ثلثان نکردن) میبود، هم میبایست شعر صریح در تمنی و اپکاش و امثال آن بوده باشد و هم بنابندین وجه صنعت غسالی باید بکسی ارجاع یابد که ذکر آنرا در شعر بوده باشد، و این عمل یعنی صنعت

غسالی را به (دلالة) یا واسطه‌ای نسبت دادن که سرکه را می‌بدل به شراب کند با اعتقاد من اعجاب از تبدیل سرکه به شراب است ، زیرا يك جا آنرا صفت کسی که متصدی این عمل می‌شود دانسته و گوید « قلندری چون حافظ هنگامی که می‌خواهد از سرو و گل ولاله با ساقی حدیثی بمیان آورد اشاره به بحث را بسمت ثلثان کننده می‌کشاند و می‌گوید که گره کارما فقط بدست این دلالة است که اگر خدا رحمی بدل او بیاندازد و ثلثان نکند شراب مورد نظر تدارك خواهد شد ، و در جای دیگر خود شراب را بدین صفت متصف نموده و فرماید که همان ثلثان است که پاك کننده است ، و در حقیقت نفس شراب است که اسناد چنین عملی به آن داده میشود و لا غیر و این نیست مگر تناقض و توجیه بی‌وجه ، اینجایی مناسب نبود که شرحی در باب عمل (ثلث و ثلثان) بقاعده فقهی شیعه و اختلاف مذاهب مختلف اسلامی در نیبذ و خمر و حلیت (سه یکی) در اصطلاح شرما بحکم یکی از مذاهب اهل سنت آورده شود . اما چون خارج از مورد بحث و محتاج به تفصیل بیشتری است بوقت دیگر و کوله بشود . ان شاء الله . امیری فیروز کوهی

جناب آقای دکتر وحید نیا

در شماره ۶ (۱۸۳ مسال) مجله وحید زیر عنوان خاطره‌ای از سید

جلیل القدر بحر العلوم رشتی ، در تفسیر این شعر حافظ :

ساقی حدیث سرو و گل ولاله می‌رود

و این بحث با ثلاثه غساله می‌رود

شرحی بقلم آقای صهباء یغمائی درج شده بود که چون، بیکی از مسائل شرعی مرتبط بود و از فردی که با وصف واعظ جلیل القدر که عنوانی روحانی است نقل شده بود لازم دانستم برای آنکه بر متشرعین از خوانندگان این مجله ایجاد اشتباه نگردد با استحضار برسانم .

استحاله که در احکام اسلامی یکی از مظهرات شمرده شده مربوط به - هصره‌نهی است نه سرکه و شرط تطهیر تبخیر دوسوم (ذهاب ثلثین) است نه يك سوم ، باین تفصیل آب انگور را اگر بوسیله آتش بجوش آورند بمحض جوش آمدن طبق قانون شرع مقدس اسلام نجس خواهد شد و هنگامیکه دو ثلث آن بوسیله آتش تبخیر شد پاك می‌گردد و بتبع دیکه و کتچه نیز پاك میشود این مسئله ایست شرعی و تعبیدی که در شیر پزخانها مراعات می‌نمایند و ارتباطی بر سرکه ندارد .

انگوری را که برای بمعل آوردن سرکه بنخم میریزند برای آنکه فاسد نشود کافی است مقداری سرکه یا نوعی ترشی مثل آب انار بعنوان مایه و مقداری نمک به آن اضافه کنند و سرخم را هم محکم ببندند .
ریختن انگور بنخم بمنظور شراب گویا دستور خاصی دارد که اهل فن

می‌دانند . با تقدیم احترام : آیت‌اللهی موسوی

آقای مدیر محترم مجله وحید

در شماره ۱۸۵ مورخ آبان ۱۳۵۴ در مقاله از یادداشت های مرحوم محمد ولی خان خلعت بری سپهسالار اعظم که توسط دوست و همکار گرامی آقای ارسلان خلعت بری تنظیم یافته بود ملاحظه شد که به یادداشت های دکتر آقایان در مجله خواندنیها نیز استناد فرموده اند . در حالی که از قدیم گفته اند معرف باید اعرف از معرف باشد .

دکتر آلکساندر آقایان از قول سفیر فرانسه نوشته است : روس وانگلیس (ابرقدرات های روز) توسط سفیر فرانسه در تهران انعقاد قراردادی را بر مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالک نخست وزیر ایام جنگ بین الملل اول چنین پیشنهاد کرده بودند : از دیون ایران سرقنظر و تمامیت را تضمین کنند و قشونی ۵۰ هزار نفری به خرج خودشان بویا انتصاب فرماندهان خارجی (که مسلماً از عوامل خودشان می بایست بود) دولت ایران تشکیل دهد . سپس متذکر می شود مستوفی الممالک بصراحت به سفیر فرانسه گفته است : « در باب چنین مطلبی اصلاً حاضر بمذاکره نیستم » حال دکتر آقایان در این جریانها چه ستمی داشته معلوم نیست ولی اظهار نظرها پیش ستمش را معلوم می دارد : « مرحوم مستوفی الممالک کسی نبود که محسنات (!) چنین پیشنهاد مفیدی را درک کند . . . »

آری پیشنهاد استقلال بر پادده ایران نمی توانست مورد قبول جنومردی باشد . این پیشنهاد بزعم دکتر آقایانها مفید بود ولی از نظر رجلی چون مستوفی الممالک در ردیف قراردادی که بمبدأ باوثوق الدوله تنظیم شد بیش نبود . چگونه مستوفی الممالک مسؤول دولت ایران می توانست به قشون و ارتشی متکی باشد که مخارجش را روس وانگلیس بدهند و فرماندهانش عوامل آنان باشند . مسخره آنکه چند سطر باین تر چنین اظهار عقیده کرده است :

« و دیگر تنبلی خود مرحوم مستوفی الممالک که ابتکار چنین عملی را که احتیاج به مبارزه و زحمت داشت در خود نمی دید . » برای استحضار آقای خلعت بری بمرض می رساند . در همین اوقات مرحوم مستوفی الممالک توسط مرحوم میرزا حسن خان محترم السلطنه اسفندیاری قرارداد سری با آلمانها منعقد ساخته بود که علاوه بر ابطال عهدنامه ترکمانچای آلمانیها در صورت پیروزی متعهد استرداد ۱۷ داد شهر قفقاز شده بودند لزوماً به مجله (انجمن تاریخ) آقای ابراهیم صفائی مورخ معاصر مراجعه فرمایند که متن آنرا از کتاب اسناد محرمانه وزارت خارجه آلمان ترجمه و نشر کرده اند .

آری مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالک در خیانت بوطنش ایران بسیار تنبل بود . . . با تقدیم احترام محسن فرزانه ۵۴/۹/۷